

خوانشی متأملانه از نمادهای برساننده پدیدار نوروز

جلال حاجی زاده

یکی از پدیده های تاریخی و نسبتاً گنگ، اما با مسما، مقوله نوروز است. گنگ بودنش ریشه در سندیت تاریخی آن داشته و قابل تأمل بودن آن به باز نمود مفاهیم و انگاره های نمادآمیزش بر می گردد. غالب این مضامین در جهان بینی و یا بهتر است گفته شود تأویل مفهومی آن در سوژه های قومی و ملی، و برداشت های گفتمانی. ارزش انگارانه آنها قابل بازیابی است. غالباً پژوهشگران و مورخین مردم شناس و محققین فرهنگی از دیدگاه تاریخی و ریشه یابی آن در میان اقوام و ملل و فرهنگهای خاص، این پدیده انسانی را مورد مطالعه قرار می دهند. به عبارتی نگرش خاص گرایانه فرهنگی و قومی را در تبارشناسی نوروز دامن زده اند. از این روست که هر از گاهی این پدیده به قوم خاصی نسبت داده می شود. چنین اظهاری به معنای فاقد ارزش پنداشتن تلاشهای سودمند! تاریخ انگارانه نمی باشد بلکه غرض بیان این مطلب است که از زاویه دید اسطوره ای و نشانه شناسی کمتر مورد بررسی قرار داده شده است. به هر جهت این نوشتار کوتاه می کوشد با رهیافت تفسیری و رویکردی همپیوند با انگاره های ذهنی نگارنده و قرائتی فراسوی تاریخ، گزاره نوروز را به مثابه یک متن به بحث بگذارد.

بدون شک گزاره نوروز نظیر غالب متون و دانشواژه های برساخته انسانی با کژتابی مفهومی مواجه بوده و به لحاظ قدمت تاریخی و ، یا ، اسطوره ای آن با دگرذیسی روبرو شده است. اما، از جهتی بسیاری از پرسمانها فکر سوژه انسانی ، چونان ابژه برساخته خویش، را به خود معطوف و مشغول داشته است. پرسش هایی از قبیل اینکه " اساساً علت وجودی و یا فلسفه پدیداری. نوروز چیست؟" مبانی و موازین پدیدار نوروز چه بوده و بر چه بنیادی استوار گردیده است؟

به نظر می رسد کنکاش پیرامون پرسش های فوق الذکر مستلزم کاربست دانش تاریخی و یا مردم شناسی فرهنگی باشد لیکن در این جا هم راقم این سطور بر آن است که پدیدار نوروز را بسان یک متن بنگرد و خوانشی هم اندیشانه با مؤلفین آن و بازاندیشی. در زمانی آن داشته باشد. بدیهی است که در این کند و کاو نظر ورزی اش قابل کتمان نخواهد بود. پر واضح است این قرائت متکی بر ملاحظات تأویلی از نمادهای مضمیر در پدیدار نوروز است نه خود نوروز آنطور که تاریخ فهمی می شود. از این حیث این تک نوشتار به شدت آلوده به پیش فهم و اغراض نویسنده است.

نوروز آغاز یک پایان نابسنده است. به تعبیر کاملتر، نوروز زایش دوباره طبیعت- فکر انسان درباره پاره هایی ناقص از لحظه ای در- زمانی(و نه هم زمانی) است که مبانی هستی بخشنده ذهن. فاعل شناسا را در ترکیبی مبهم با ابژه های حاشیه ای آن به هم می آمیزد. نوروز زایش دوری شناختی

زمان ، در زمان است. نوروز همچون یک اثر و متن تاریخی. مضمون گرای برآمده از یک انقلاب معرفتی، بیانگر فشرده شدن تفکر سوژه است. کوتاه سخن آنکه نوروز زایش تفهم معرفتی انسان است که بسان پدیده ای عقلی – طبیعی در قالب انگاره ها و نمادهای مفهومی. تلخیص یافته در ابژه های قابل فهم نظیر آغازیدن فصلی نو، آتش جنباننده، باززایی طبیعت و ... باز نمود یافته است. از این منظر نوروز بنیادی عقلانی داشته و از ساحتی تأویل مند برخوردار است.

در قرائتی تقلیل گرایانه می توان به اجمال، و شاید هم به ناچار، سه بنیاد تفسیری برای آن بر شمرد: نخست مبنای اجتماعی – فرهنگی آن است. از این دیدگاه نوروز متنی ولد یافته از جهان بینی و شناخت یک ملت خاص در سرزمینی خاص است. اگر چه به لحاظ تاریخی نوروز را مخلوق اقوام خاورمیانه ای به شمار می آورند ولی از باب منطقی این متن نمی تواند مخلوق تمامی آنها تلقی گردد. این مسئله نافی اهمیت آن برای دیگر اقوام نمی باشد. بلکه غرض آن است که نوروز ترکیب و تجمیع نمادها و نشانه هایی است که در ذهن جمعی و جهان زیست قوم خاصی قوام یافته است که بدون تردید با اعیان و واقعیت های پیرامونی بیرون از سوژه ها مفصل بندی شده است. این متن از جانب دیگر اقوام متحد المرکز! پذیرفته شده و با خوانش و بینش خاص خود آن را به هم آمیخته و با خود یکی کرده اند؛ یا اینکه خود را با آن یکی انگاشته اند. به هر روی از این نقطه نظر می توان (خلق متن) (نوروز را انقلابی انسانی- فرهنگی نامگذاری کرد. آشکار است هر کدام از اقوام مدعی در این کارزار نافرجام قرائت خاص خود را تحمیل و بسط داده اند. اقوام کهن تبار و ملل جدید الحاصل! پدیدار نوروز را با ساختار فکری و جغرافیایی خویش پیوند زده اند. کردها نیز از این قاعده مستثنی نبوده و خوانش متأملانه خود را عرضه داشته اند؛ به گونه ای که از پس دیدگاه آنان واقعیتی تاریخی نیز قابل ردیابی است. ملت کرد سرآغاز داستان را نه به گذار از زمانی به زمان دیگر بلکه به اسطوره کاوه آهنگر متصل می سازند. آنان بر این باور هستند که غلبه کاوه بر آژی دهاک ظالم و رهایی اشان از حاکمیت ستمگرانه وی سرآغاز این انقلاب در گذر زمانی تاریخ است. فارغ از صحت و سقم تاریخی این بینش اساساً تاریخ – نماد " کاوه " نزد جهان زیست عموم کردها نماد مقاومت در برابر ظلم و ستم و برده داری، و تلاش برای آزادی و گسترش عدالت است. پس بنیاد نخست پدیداری نوروز را می توان متأثر از انقلابی انسانی – فرهنگی دانست که مهمترین مؤلفه نمادین آن همان اعتلای آزادی است. اهمیت این پدیده، یعنی نوروز، برای مردم کرد رسیدن به همین آزادی و عین آن است. به عبارتی، تأویل ملت کرد از این پدیدار تاریخ- نمادی! برابر با چیزی است که آنان از آن بی بهره (شده) اند.

مبنای دوم نوروز صیغه ای دینی دارد. به تعبیری از همان آغاز ظهور زردشت فیلسوف – پیامبر، مقوله نوروز با مقوله دین مزدیسنی یا زرتشتی به هم آمیخته است؛ و اشو زرتشت برجسته ترین موازین و آموزه های آن را با آموزه های دینی خود در هم تنیده است. مهمترین نماد این آمیزش مبحث

آتش است. آتش مظهر جنب و جوش و تغیر و تکامل است. آتش به مثابه مهمترین آفریده شده آفریدگار (اهورا مزدا)، تکامل معطوف به پیشرفت در جامعه و سوژه انسانی است. با این نگرش می توان آتش و آموزه هایش را نماد امید و میل به تغییر و تحول ترقی و متکاملتر شدن شناخت دانست. بنابر این می توان از این مبنا با عنوان انقلابی انسانی - متافیزیکی تعبیر کرد که مهمترین مقوله نمادین آن امید اجتماعی و ارتقای آن قلمداد می گردد.

بنیاد سوم نوروز که عموم پژوهشگران و مردم با آن هم نوا و همدل هستند وجه طبیعی آن است. هرچند فهم طبیعی نوروز در اعصار دیگری از گذر در - زمانی تاریخ با خود نوروز پیوند خورده است، ولی، از لحاظی بدان اهمیت دوچندان بخشیده است. وحدت در کثرت، و وجود نظم ناگسستگی در طبیعت، از جمله در ارتباط با چهار عنصر مقدس - طبیعی - طبیعت، تداعی گر ابتدای قوانین و مقررات اجتماعی - انسانی در جامعه است. تجدید حیات و رستاخیز طبیعت بیانگر سوبیه دیگر آن در جامعه انسانی، یعنی احیا و بازتولید فرهنگ، مضامین و مفاهیم مثمر ثمر اجتماعی - انسانی است. با این دیدگاه مبنا و موازین سوم مقوم نوروز نشانگر انقلابی انسانی - طبیعی است که برجسته ترین آموزه نمادین آن همان رستاخیز فرهنگی (اجتماعی - انسانی) است. این بازخیزی دقیقاً همان منطق تأویل دوری نوروز یعنی زایش دوباره طبیعت فکر - انسان و همان آغاز یک پایان از پاره ای در زمانی و بازتابندگی در - زمانی شناخت فاعل شناساست.

حال اگر در نگرشی جامعتر سه انگاره نمادین باز یابی شده در این متن را با رویکردی تطبیقی - دیالکتیکی در کنار هم قرار داده شود کلیتی از متن نوروز تولد می یابد که بیانگر چشم اندازی پیشرونده از پیشرفت فزاینده در زمانی است که فرادید بشر گشوده شده است. به زبان دیگری اگر سه نشانه و مفهوم نمادین آزادی، امید اجتماعی و رستاخیز شناختی (فرهنگی) را در ارتباطی اندامواره با هم قرار بدیم دورنمایی از تکامل فزاینده شناختی بشر را فرابیش ما می گشاید که استعلا بخش و ارتقا دهنده جامعه انسانی و انسانیت خواهد بود.

تکمله این تک نوشتار را می توان با اشاره به این گزاره ایجابی و البته به شدت درگیر در فهم نگارنده آن به پایان رساند: نوروز موجودیت انسانی را معنادار ساخته و هویت انسانی سوژه شناسا را در قالب ابژه (برسازنده) فرهنگی، و دینی - طبیعی اش باز - معنا می بخشد.